

تحلیلی بر روند تحولات جنگ

اشاره : شهید باقری فرمانده قرارگاه نصر در عملیات رمضان و در جمع برادران تیپ ۲۱ امام رضا (ع)، طی یک سخنرانی، روند

جنگ را تحلیل کرده است که به دلیل اهمیت آن برای درج آن اقدام شد.

بسم الله الرحمن الرحيم ، خدا را شکر می‌کنیم که حداقل، توفیق نصیب ما شد که خدمت برادران برسیم و چند دقیقه‌ای را با برادران صحبت کنیم و نظریات شما را بشنویم. مسئله دوم اینکه عملیات ثامن الائمه (ع) حاصل ۱۶، ۱۷ ماه کار دقیق بود که سپاه در جبهه‌های پدافندی عمل کرد و توانسته بود نفراتی را پرورش بدهد و آماده کند که این افراد، زنده‌هایی شده بودند برای اینکه سپاه بتواند برای خودش برنامه‌ریزی کند. اگر چه ما در کنار مسئولین ارتش و در کنار کسانی که در ارتش رویشان حساب می‌کردند، برای زمینه‌های طراحی و غیره استفاده می‌کردیم. در عملیات طریق القدس که در منطقه بستان بود، این زمینه گسترش بیش‌تری پیدا کرد. یعنی استعدادهایی که در عرض ۱۶، ۱۷ ماه در جبهه‌ها به‌صورت نذر رشد کرده بود به زمینه‌ای رسیده بود و غنچه‌ای شده بود که می‌توانست گل بدهد. این گل‌ها در عملیات طریق القدس بعد از عملیات ثامن الائمه (ع) برای سپاه این قضیه را روشن کرد که می‌شود با اتکال به نیروی مردم، عملیات گسترده داشته باشیم و عملیات گسترده به گونه‌ای نیست که فقط زمینه ارتش کلاسیک لازم داشته باشد. ما در عملیات ثامن الائمه (ع) ترس خیلی زیادی داشتیم، یعنی عکس هوایی که در آن زمان گرفته بودند، حتی روی ۱۰ تانکی که در یک منطقه می‌ماند و یک نیرویی به آن مأمور نمی‌شد، ما با لشکر ۷۷ (خراسان) مسئله داشتیم و بحث مان این بود که این نیرو چه می‌شود؟ اگر این ۱۰ تانک فرار کنند، تکلیف چیست؟ در حالی که امروزه در طراحی‌های عملیات، این‌طوری بحث نمی‌شود، بلکه منطقه‌ای بحث می‌شود. اگر دشمن یک گردان هم کم و زیاد کند، ما به آن صورت تغییری در مانورمان؛ نمی‌دهیم. ولی آن روز، گسترده‌ترین عملیاتی که داشتیم عملیات "الله اکبر" بود و بعد از عملیات الله اکبر در عملیات ثامن الائمه (ع)، سپاه آخرین حد توانش را به‌کار برد. حتی آن زمان که هنوز سرهنگ صیاد شیرازی (فرمانده نیروی زمینی) نبود، قبل از اینکه بحث عملیات بشود، ما خیلی دست بالا

نداشتیم. این جالب است که ما مین را چه طوری فهمیدیم که عراق در آن جلو مین گذاشته است. یک شب با برادر رحیم صفوی که مسئول عملیات دارخوین بود، قرار گذاشتیم آنجا عملیات کنیم. نیروها هم آماده شدند و بچه‌ها آمدند که شب حرکت کنند، از قضا یک گاوی جلوتر از بچه‌ها راه افتاده بود، که روی مین رفت و برادرها فهمیدند که عراق آنجا را مین گذاشته است. از یک چنین تجربیاتی که این‌طور سرچشمه گرفته بود و این یک کانالی که ۳/۵ ماه بچه‌ها فقط شب‌ها می‌کنند و روزها نمی‌شد کند، شب‌ها می‌کنند و خاکش را ۲۰۰ متر عقب آورده و خالی می‌کردند. بعد شعبه شعبه درست کرده بودند و محل مهمات، محل بهداری و محل‌های دیگر درست کردند، که اصلاً زمینه اصلی آن عملیات شد. بعد دیدیم که خدا خواست آن طوری شود. اتفاقاً عملیات موقعی انجام شد که ۴۸ ساعت قبل از آن بنی صدر عزل شده بود که بچه‌ها اسم عملیات را "فرمانده کل قوا" گذاشتند. یک چنین زمینه‌هایی را در دارخوین یا در شوش و در سوسنگرد داشتیم. حالا قصدم این نیست که تاریخ جنگ را بگویم ولی می‌خواهم بگویم که یک چنین زمینه‌هایی شروع کننده یک تجربه‌ای بود که این تجربه به سادگی به دست نیامده بود. این تجربه با صرف زمان خیلی زیاد و تحمل حداقل "خفت"، مسئله جنگ به دست آمده بود. خود خفت مسئله جنگ کم مسئله‌ای نیست، یعنی امروز ما نمی‌توانیم قد علم کنیم در مورد این قضیه‌ای که صدام به مملکت ما حمله کرده است و ما با این همه شعار ۳۶ میلیون جمعیت و ۲۰ میلیون (بسیجی) و این شعارها که می‌دهیم، نتوانسته‌ایم الان تکلیف صدام را مشخص کنیم، چرا که یک زمینه‌هایی و گرفتاری‌هایی در همین مسئله نیرو داریم. حالا باقی مسائل به جای خود بماند، ولی یک زمینه عمده مشکل ما، الان مسئله نیرو است. به‌رحال این جمع یک جمعی است که آدم خیلی مطالب را شاید بتواند بگوید، شما یک جمع سپاهی هستید. مشکلی که ما داریم، جدی می‌گویم یا یک بچه مسلمان باید به روی خودش نیاید که صدام این طوری امام را به استهزا بگیرد آن دفعه برای برادران سخنرانی صدام را خواندم این فرد بی‌حیایی را به حد انتهای خود رسانده است. یک حرف‌هایی در تلویزیون‌ها می‌زند، صریحاً هم به امام می‌گوید، باید واقعاً ندید بگیریم و بگویم گوش ما این حرف‌ها را نمی‌شنود، با اینکه این، یک خفتی است، این یک

می‌گرفتیم و می‌گفتیم که ریسک کرده و هزار شهید را قبول کنیم و به صورت حزب‌اللهی داخل عراقی‌ها بریزیم. بالاخره از این طرف، کارون را پاک کنیم، چرا که هم و غم بیش‌تر ما، امر امام بود که "حصر آبادان باید شکسته بشود." این قضیه‌ای که امام فرموده بودند حصر آبادان باید شکسته بشود، خیلی به بچه‌ها روحیه داده بود و اصلاً درون بچه‌ها را دگرگون کرده بود، به طوری که قبلش، عملیات "فرمانده کل قوا" که در دارخوین انجام شد و کل استعدادی که سپاه داشت تقریباً ۳۲۰ نفر بود، با احتیاط‌هایی که رسید، بچه‌ها حدود ۲۴۰ نفر اسیر گرفتند، ۳۰، ۴۰ تانک زدند، یکی دو فرمانده گردان عراقی آنجا کشته شد و تقریباً قسمت عمده تیپ مکانیزه لشکر زرهی عراق در آن حمله داغون شد. که بعد من خودم با یک سرهنگ اسیر از رکن ۳ لشکر عراق صحبت می‌کردم که تو فکر می‌کردی که نیروهای ما چقدر بودند که حمله کردند؟ می‌گفت حداقل ۲۵۰۰ نفر. حمله جایی بود که عراقی‌ها اسم خط‌خودشان را "خط بارلم" گذاشته بودند. یعنی مثل آن خط اسرائیلی‌ها و می‌گفتند ما هر جا را احتمال حمله می‌دادیم، غیر از اینکه شما در خطی که ۱۲۰۰ متر عرض دارد، بیایید و عمل کنید.

زمینه عمل این طوری بود که بچه‌ها این قدر شناسایی کرده بودند، یک کانال کنده بودند ۱۳۰۰ تا ۱۴۰۰ متر و تمام خاک این کانال را در عقب خالی کرده بودند. حدود ۳/۵ تا ۴ ماه طول کشید تا این کانال کنده شد. من خودم تعدادی از عکس‌هایش را که آن زمان گرفتم و دارم. آن زمان تیمسار ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی (ارتش) بود و معاونی به نام خزایی داشت که الان در ستاد مشترک است. ما او را بردیم و این کانال را به او نشان دادیم، مات و میهوت شده بود، چون ارتش تا آن اواخر خبر نداشت. خیلی به هول و ولا افتاده بود که چرا عمل نمی‌کنید و چرا فلان نمی‌کنید؟ گفتم به هر حال آن کسانی که کانال می‌کنند، خودشان هم عمل می‌کنند. این قدر بچه‌ها شناسایی کرده بودند که بعد که بچه‌ها اسیر گرفته بودند، یکی از بچه‌ها گفته بود که این نگهبان مثلاً ساعت ۸ تا ۱۰ عراقی‌ها بود! یعنی این قدر قیافه‌ها را می‌شناختند و با این که کنار آب بود و پشه امان نمی‌داد جداً پشه اذیت می‌کرد، یعنی بچه‌ها را ناله کرده بود ولی با این حال، با همه زمینه‌هایی که آن زمان (بود)، از میدان مین ما زیاد اطلاعی

ذلتی است. حالا ما به روی خودمان هم نیاوریم این خفت و این ذلت بود که این تجربیات را برای بچه‌ها به بار آورد، یعنی بچه‌ها را ملزم می‌کرد به اینکه بمانند و یاد بگیرند و کار کنند. یادم می‌آید مرحوم شهید بهشتی قبل از همین عملیات "فرمانده کل قوا" به دارخوین آمده بود، همه بچه‌ها ایراد می‌گرفتند و با اینکه می‌گفتند برادر رحیم (صفوی) را که فرمانده ما است قبول داریم ولی با این حال مشکلات عمده‌ای از قضیه حمله داشتند. آن زمان تصور بچه‌ها از حمله با اینکه یک چیزی دیگری بود ولی هول و ولای حمله خیلی بیش از این بود، حالا ببینید چه قدر هول و ولای حمله داریم، آن موقع خیلی بیشتر بود؛ به خصوص قضیه "حصر آبادان" که امام دستور داده بودند و آبادان در محاصره واقعی بود و هیچ راه زمینی به آبادان نداشتیم. شاید بعضی از شما در آن زمان بودند، بچه‌های خراسان هم بودند. تعدادی از بچه‌های خراسان هم تونل آن طرف را کنده بودند، که تا زیر زمین، تا ۱۰۰ متری عراقی‌ها تونل کردند. دشت خوزستان صاف بود، این قدر بچه‌های کمیته‌های تهران لاستیک انداخته بودند حدود ۲۰۰، ۳۰۰ لاستیک در یک محوطه محدود انداخته بودند که لای لاستیک‌ها برای شناسایی بروند، حالا چه استتار را رعایت می‌کردند چه نمی‌کردند؛ منظورم این است که آن خفت جنگ و این احساس بن‌بست کردن، خود زمینه‌ای در ابتدای جنگ بود. مشکل دیگر موضوع "بنی صدر" بود، یعنی به‌طور جدی جریان بنی‌صدر مسئله بود. حالا دندان روی جگر گذاشتند و هیچی نگفتند. بعد از جریان عملیات "الله اکبر" بنی‌صدر یک تلگراف به امام زد، فتح و پیروزی و کذا، و امام هم به او جواب داد. سپاه راجع به قضیه اطلاع داد، سپاه هم در شوش، هم در الله اکبر و هم در غرب سوسنگرد عملیات کرده بود، که سه جبهه بود و هر سه با هم عملیات شده بود که مجموعاً بیش از ۸۰۰ اسیر گرفتیم. سپاه اطلاعیه داده بود، من خودم می‌دانستم که با بنی‌صدر دعوا می‌شود. اطلاعیه را صبح یا ظهر ضبط کرده بودیم و شب با بنی‌صدر جلسه داشتیم. بنی‌صدر بعد از جلسه مطرح کرد که چرا سپاه اطلاعیه داده که بعد از چند ماه رکود، پیروزی حاصل شده است؟ گفتیم حالا می‌رویم ببینیم که چه بوده و این در حالی بود که آن ملعون در رادیو بیانیه داده بود و از برادر رحیم اسم برده بود. یعنی در مجامع عمومی از فرماندهان ارتش و برادر رحیم به عنوان

فرمانده سپاه در عملیات اسم برده بود، آن وقت، این برخورد خصوصی او بود که کسی نمی‌داند. ما این نوار را پیاده کردیم و دیدیم که اصلاً لفظ اینکه سپاه بگوید که "بعد از سه ماه رکود، پیروزی حاصل شده"، چنین چیزی در اطلاعیه نیست. بعد که تحقیق کردیم دیدیم که این را خبرگزاری پارس، به عنوان خبر نقل کرده و ربطی هم اصلاً به اطلاعیه نداشت. اطلاعیه هم در همه روزنامه‌ها چاپ شد و من خودم سه بار به این ملعون گفتم که سپاه چیزی در اطلاعیه‌اش نگفته است. او گفت که من با همین گوش‌هایم شنیدم و قبول نمی‌کرد، در نهایت ما با حالت دعوا بیرون آمدیم. چنین فشارها در حالی بود که در بیرون برخورد این‌طوری نبود و نمی‌شد جیک بزنیم. نماینده امام در سپاه واقعاً دست ما را گرفته بود ببرد با بنی‌صدر آشتی بدهد که دعوا نکنید، چون برادر (داوود) کریمی آن زمان با بنی‌صدر خیلی درگیر شده بود. ولی این زمانی بود که بعد از عملیات سوسنگرد و شوش و دوباره غرب سوسنگرد، یعنی این سه عملیات، تازه بنی‌صدر روی سپاه به عنوان یک عامل ستاد شهید چمران را هم در حساب می‌آورد و سپاه را هم می‌آورد. یعنی سپاه را چیزی در حد مثلاً ستاد شهید چمران که یک تشکیلاتی بود که تازه به وجود آمده بود می‌انگاشت. که این نه اصلاً زمینه قانونی داشت و نه زمینه عمیقی داشت در اینکه بتواند از جهت‌های مختلف پشتوانه داشته باشد. منظورم به این مشکلات است که آن زمان بود. با فشاری که سر مسئله جنگ بود، مثلاً دلمان خوش بود به اینکه یک گردان عراقی نابود شد. بعد حساب می‌کردیم می‌دیدیم که عراقی که ۱۵ لشکر دارد و هر لشکرش ۱۰ تا ۱۲ گردان دارد و پیاده و زرهی و مکانیزه او ۱۷۰ گردان می‌شود، ۳ گردانش را از بین بردیم! عراقی که با نیروی احتیاط، در سری بعد به جای ۳ گردان ۱۰ گردان، جایگزین می‌کرد. اصلاً زمینه این نبود. ولی آن فشارها باعث به‌وجود آمدن و تثبیت یک سری نیروهایی شد که ما بعد از عملیات طریق‌القدس وقتی می‌خواستیم عملیات فتح‌المبین را شروع کنیم، با این قضیه مواجه شدیم که سپاه با تیپ‌های موجود خود عملیات طریق‌القدس را به عنوان اولین عملیات به‌صورت تیپ عمل کرد. بعد از عملیات طریق‌القدس، عملیات دزفول خیلی گسترده بود که سپاه از استعداد چهار تیپ، خودش را به ۱۴ تیپ رساند و ما در فاصله یک ماه ۱۰ تیپ درست کردیم، در حالی که این وسط مسئله‌ای به عنوان

در عملیات فتح المبین، سپاه ۱۴ تیپ درست کرد، به اضافه واحدهایی که در حد مثلاً کمتر از تیپ بودند. از عملیات دزفول به بعد کادرهایی که تربیت کرده بودیم و آن نفراتی که به عنوان مسئولین تیپ و گردان و کسانی که می توانستند نیرو را آماده عملیات کنند، ما این نیروهایمان دیگر تحلیل می رفت. در هر عملیاتی شهید می دادیم بدون اینکه زمینه ساختن نفر وارد برای این کار داشته باشیم، چون دیگر بچه هایی که از قدیم آمده بودند، همان ها بودند، بقیه، کسانی بودند که جدید بودند و زمینه دیگر هم آن طوری نبود که عراق به جنگ نا آشنا باشد. ما امکان اینکه بچه ها را به شناسایی بفرستیم، روی آنها کار بشود، خودشان روی خودشان کار کنند، نداشتیم با نیروها حداکثر شب، ۳ شب، ۴ شب، ۵ شب می شد شناسایی بروند، بعد اگر می رفتی شناسایی لو می رفت. عراق این قدر خاکریز زده بود و مین کاشته بود، خندق کنده بود و امثال این قضایا را ایجاد کرده بود که دیگر زمینه ساخته شدن نهر به آن قوت قبلی نبود. بعد هم بین عملیات فاصله نبود. می گویم ۱۶ ماه طول کشید تا توانستیم چنین کادرهایی را درست کنیم، یعنی خودشان پرورش یافتند، نه اینکه کسی پرورش بدهد. عملیات فتح المبین باز به خوبی انجام شد. عملیات بیت المقدس و قضیه آزاد شدن اهواز از برد توپخانه و قضیه خرمشهر شاید بشود گفت که مهم ترین ضربه ای بود که ما در زمینه کادر در همه عملیات ها تحمل کردیم و بعد از عملیات بیت المقدس دیدیم که اثرات سیاسی و غیرسیاسی، چه در داخل مملکت و چه در خارج مملکت داشت که مسئله نفت و اختیارش را به دست جمهوری اسلامی داد، مسئله تثبیت رژیم مطرح شد، مسئله قرارداد بازرگانی خارجی مطرح شد و بهتر کار کردن مجلس و غیره مطرح بود. اینها همه به یمن خون شهدا بود، یعنی تا قبل از عملیات فتح المبین، هنوز عراق می گفت که عملیات آبادان، یک اشتباه نظامی بود که ما کردیم و عملیات بستان هم یک ده کوره بود و جایی نبود که ایرانیها بگیرند. ولی سیر این پنج عملیاتی که در فاصله کمتر از ۸ یا ۹ ماه با استعدادی که اول با پنج هزار نفر بود و بعد به ۶۰ هزار نفر رسید، ۶۰ هزار نفر در قاموس یک ارتش کلاسیک، اگر شما بخواهید حساب کنید و نیروی عمل کننده هر لشکر را پنج هزار نفر حساب کنید، درحالی که پنج هزار نفر عمل کننده داشته باشد، یک لشکر می شود. وارد کردن یک لشکر در طول سه عملیاتی که خودش

چرازه هم وجود داشت. مسئله چرازه، حداقل یک ماه عملیات ما را عقب انداخت. ما در چرازه به اندازه عملیات طریق القدس شهید دادیم، بیش از هزار نفر در چرازه شهید دادیم، در حالی که نگاه می کردیم چیزی نبود که به چشم بیاید. عراق یک سری جیش الشعبی آورده بود، صبح یک تیپ را به خط می زد و بعد از ظهر یک تیپ دیگر را به خط می زد. در این رمل ها اگر رفته باشید یا آن را ببینید، اصلاً از پایین می خواستی بالا بروی در ۲۰۰ متر جا، چند دقیقه طول می کشید. یک قدم می گذاشتی، در هر قدمی که سانت بود ۱۵ سانت را پایین برمی گشتی. رمل بود، رملی که یک ذره روی هم قرار نمی گرفت و فشار شدیدی که روی بچه ها بود، جنازه خودی سر راه بچه ها افتاده بود و بچه ها حال اینکه این جنازه را به اندازه ۱۵۰ متر عقب بیاورند و در ماشین قرار دهند نداشتند و اگر می خواستیم به عقب برویم عراقی ها ما را روی جاده، زیر تیر مستقیم کلاشینکف داشتند. با اینکه ما زیاد نمی رفتیم و بیش تر بچه هایی که در خط درگیر بودند، این شرایط را داشتند موقعی که می رفتیم، من خودم این طوری رانندگی می کردم سرم را پایین می گرفتم و فقط دستم روی فرمان بود. یک چنین فشارهایی را بچه ها تحمل می کردند و مقر می ساختند. ما در چرازه ۳۰ گردان مصرف کردیم. در حالی که ارتش بیش از ۴ گردان نداشت. تقریباً یک دوم نیرویی را که ما برای عملیات دزفول آماده کرده بودیم در چرازه مصرف کردیم. در حالی که در سطح مملکت، هیچ هم به حساب نمی آمد و مدام هم جنازه بود که به سراسر کشور می رفت و برای مملکت هم علامت سؤال بود که بدون عملیات، این جنازه ها چه مفهومی دارد؟! و جواب اینها باز به عهده سپاه بود. یک تیپ ارتش را ما از همین لشکر گرفتیم که با آن عملیات کنیم، یعنی دو تیپ از سپاه و یک تیپ ارتش باشد ساعت ۱ شب ما وارد عملیات شدیم و ۱ ظهر فردا فرمانده تیپ آمد و گفت از تیپ من چیزی نمانده اگر آن را عقب نکشید، دیگر تپیی نمی ماند، که آن را عقب کشیدند، برایش برنامه مشهد گذاشتند برای اینکه ۱ ساعت کار کرده بود! در حالی که ما گردان خودمان را ۴ روز در خط نگه می داریم برای اینکه گردان و تیپ سازماندهی نشده است، یعنی دیگر از قاموس تیپ این حرف ها در آمده بود. یک چنین فشاری را در چرازه متحمل شدیم، برای اینکه عراق می دانست ما در دزفول داریم آماده عملیات می شویم.

در حدود پنج، شش لشکر بود، مسئله ساده‌ای نبود. تکیه من روی این نکته است که جنگ همین طوری به اینجا نرسیده، یعنی این طوری نیست که حالا ما حس کنیم که به یاری خدا و به لطف خدا بود، بلکه لطف خدا زمینه داشته و مسئله معنویت بوده، دعای مردم بود، دعای امام بود، حال بچه‌ها بود و حالی که بچه‌ها در عملیات فتح‌المبین داشتند. ولی در این عملیات‌های اخیر نبود. حالی که در عملیات بیت‌المقدس بود، باز در این حال نبود. قضیه خرمشهر خیلی مسائل را در سطح مملکت و در سطح غیرمملکت حل کرد. حتی بعد از عملیات فتح‌المبین، سوریه و لیبی کشورهای بودند که عنوان می‌کردند شما اگر راست می‌گویید چرا خرمشهر را نمی‌گیرید؟! با اینکه اینها کسانی بودند که از نزدیک با خیلی از مسائل انقلاب آشنا بودند. حداقل خودشان کشورهای بودند که دستشان در کار نظامی و این حرف‌ها بود. این طوری نبود که اینها حس کنند مثلاً به سادگی می‌شود چنین عملیات‌هایی را انجام داد. این وسط پیش‌بینی می‌شد آمریکا کارهایی بکند، دیدیم قضیه اسرائیل پیش آمد و ما قضیه اسرائیل را نمی‌توانستیم به راحتی بگذریم... عراق مگر الان چه می‌گوید؟ عراق نیروهایش را عقب کشیده و می‌گوید من پیروزمندانه به داخل رفتم، همین حرف‌ها را عرفات می‌زند و با دست خودشان آمدند، حداقل یک چیزهایی آنجا ایستاده بودند، حالا با عرق ملی‌گرایی ایستاده بودند، با عرق اسلامی ایستاده بودند، عرق اسلامی به آن صورت نبود. ولی بیروت را خالی کردند و آن وضع را به وجود آوردند. در یک کشوری که ۶۰ درصد آن شیعه و مسلمان است، یک رئیس‌جمهور از مسیحی‌ها بگذارند و دست همه را در حنا قرار بدهند که هیچی نشده برای سوریه شاخ و شانه بکشند. خیلی ساده الان روی نقشه پیش‌بینی کردیم که اگر فردا عراق سقوط کند، اسرائیل تا کجای اردن پیش می‌آید. اینها چیزهایی است که مثل روز روشن است. همان روزهای اولی که اطلاعات در زمینه تهاجم اسرائیل خیلی ناقص بود تشخیص داده می‌شد که این کار برای چیست. آیا به علت همان چهار کاتیوشایی است که فلسطینی‌ها دارند می‌زنند، که این نیست. چرا اسرائیل صحرای سینا را خالی کرد؟ اسرائیل یک جایی نمی‌خواهد که زیرش آب برود. سادات رفت یک وابسته‌تر به جایش آمد. ... امام پریروز صحبت می‌کردند، می‌فرمودند: "این خارجی‌ها برای ۳۰ سال دیگر و

برای ۵۰ سال دیگر برنامه‌ریزی می‌کنند." ما برای ۳ سال دیگر داریم برنامه‌ریزی می‌کنیم، ما برای چند وقت برنامه‌ریزی می‌کنیم؟ ما هدف خودمان را به عنوان هر نفرمان نشستیم برنامه خود را تا چند سال دیگر چک کردیم؟ تا چند سال دیگر برای خودمان برنامه چیدیم؟ آیا فقط برنامه ماهانه و ۳ ماه و ۶ ماه داریم برای خودمان می‌چینیم؟ یا باری به هر جهت داریم پیش می‌رویم؟ می‌گویم الان خیلی ساده یک سری ارتفاعات حدود ۸۰ کیلومتری شرق رود اردن است که از سطح زمین حدود ۸۰۰ متر ارتفاع دارد بعد می‌آید پشت سر آن در فاصله ۲۰، ۴۰ کیلومتر به یک دشتی می‌رسد، که ارتفاع به ۱۵۰، ۳۰۰، ۴۰۰ متر می‌رسد، یعنی یک ارتفاعی است که اسرائیل راحت می‌تواند روی این ارتفاعات خودش را نگاه دارد. خیلی طبیعی است که اسرائیل به محض اینکه قضیه عراق به یک حالتی تبدیل شود، باید این ارتفاعات را بگیرد. قضیه مصر را هم که حل کرد. یعنی آمده سه حفاظت در اطراف خودش درست کرده به عنوان اردن، به عنوان مصر و دو مسئله داشت، مسئله لبنان و مسئله سوریه. اگر نقشه را نگاه کنید سوریه و لبنان در قسمت شمالی اسرائیل واقع می‌شوند و این در قسمت جنوبی، به علت نفوذی که لبنان در سوریه داشت اگر می‌خواست روزی در اسرائیل عملیات کند، دو جناح برای عملیات داشت، ولی الان دیدیم علاوه بر اینکه اسرائیل خیلی ساده یک جناح را از دست سوریه گرفته، خودش هم جناح سوریه را به دست آورده است. یعنی اگر قبلاً دمشق زیر برد توپخانه اسرائیل نبود، امروز پایتخت سوریه به عنوان مرکز حکومت حافظ اسد در برد ۲۷ تا ۳۰ کیلومتری اسرائیل است و توپ‌های ۱۷۵ اسرائیلی الان روانه دمشق هستند. حساب کنید که یک روزی توپخانه‌ها به حدود کرج تهران برسند که مثلاً تهران زیر برد توپخانه برود. الان که تهران زیر برد هواپیماهای عراقی است برای ما مسئله است... آیا اینها برای اسلام مسئله هست یا نیست؟ هر روز نفت ما دستخوش تهدید موشک‌هایی است که عراق دارد با برد ۲۵۰ کیلومتر می‌زند. اصلاً ما در این فکر رفتیم که امریکایی‌ها و شوروی‌ها هیچ بعید نیست که الان سلاح‌هایشان را امتحان کنند، یعنی نه تنها موشک‌های برد ۳۰۰ کیلومتر را، بلکه موشک‌های برد ۲۰۰۰ کیلومتر را به عراق بدهند و بعد هم فردا تهران و غیره را بزنند. در نماز جمعه هفته گذشته دیوار صوتی تهران را شکستند. دیگر چیزی از این سیستم‌های ضد هوایی

ما نمانده است. همین موشک‌هایی که مثلاً رویش خیلی تکیه می‌شود، بیشترش الان خاموش است. موقع عملیات ۲، ۳ روز از آن استفاده می‌کنند، آنها هم تازه می‌گویند یک فیوزش سوخته و... انواع و اقسام این قضایا را اگر بخوام برایتان بشمارم تازه من که از هیچ‌جا خبر ندارم اینها را می‌گویم الی ماشاءالله فراوان است. عملیات رمضان مزید بر علت شد، یعنی عملیات رمضان با حساسیتی که داشت و مسئله‌ای که عراق در آن به وجود آورده بود که کشور خودش است و مواعی که ایجاد کرده بود که این مواع، بیش از آنی بود که در داخل کشور خودمان ایجاد کرده بود. وسطش هم فاصله افتاد و ما از عراق در عملیات عقب افتادیم، به دلیل همان قضایای اسرائیل و عقب‌نشینی‌هایی که عراق می‌کرد و انواع و اقسام این قضایا بود. دیدیم که آن مسائل پیش آمد، حالا صلاح در آن و خیر در آن بوده، ولی الان عمده تیپ‌های ما از آن کادر بالایی که داشتند، تعداد زیادی از مسئولینشان شهید می‌شوند. این وضع جنگ ما است. می‌ایم وضع سپاهی‌های داخل کشور را ببینیم چه طوری است. مسئله سبزوار و مسائلی که در شهرها است. عوامل ضد انقلاب رفتند خانه آقای اشرفی اصفهانی، امام جمعه باختران (کرمانشاه) را ترور کنند. بعد برادر شمشانی که قائم مقام سپاه بود، روز جمعه رفته و دیده که خود ایشان آمده در خانه را باز کرده است. یک امام جمعه‌ای که هم‌ردیف آقای صدوقی بوده. گفته که حاج آقا پس حفاظت چی شد؟ بچه‌ها کجا هستند؟ گفتند امروز جمعه است و حفاظت تعطیل کرده است!! آقای صدوقی یک نامه‌ای قبل از شهادتش به سپاه نوشته که این حفاظتی که شما گذاشته‌اید این حفاظت نیست. این پاسدارهایی که برای حفاظت گذاشتید اینها درست و حسابی تیراندازی هم بلد نیستند تا چه رسد به مسائل دیگر! و امروز به عنوان یک تاریخ مانده است. شورای فرماندهی سپاه یزد را گرفتند به زندان انداختند.، چه وقت ما می‌توانیم آقای صدوقی دیگری درست کنیم؟! این قدر ایشان مقید بود که اگر پاسدارهای محافظش به او می‌گفتند یک ساعت اینجا بنشینید و جایی نروید، می‌نشست و نمی‌رفت، یعنی هر چه محافظانش می‌گفتند عمل می‌کرد، یعنی ایشان این قدر به قضایا مقید بودند. حالا بگوییم مسئول منطقه یک چیزی گفته، قائم مقام او یک چیزی گفته، فرمانده تیپ، فرمانده لشکر، مسئول گردان یک چیزی گفته

است. این هم نمونه‌های مختصری است که امروز تعدادی از فرمانده گردان‌ها را در تهران گذاشتیم، مسئول حفاظت آقای خامنه‌ای، یک فرمانده گردان است، فرمانده گردانی که در تیپ حضرت رسول(ص) به خوبی عمل می‌کرد، مسئول حفاظت مجلس، فرمانده گردان است، مسئول حفاظت هیئت دولت و نخست‌وزیر، امثال این بچه‌ها هستند... با وضع مملکت هم که آشنا هستید؛ که دیگر ببینید صدای امام را در آورده‌اند! که بله نمایندگان مجلس می‌خواهند به مکه بروند، شورای عالی قضایی هم می‌خواهد به مکه برود، دولت هم به مکه برود، سپاه هم به مکه برود، این هم برود مکه، آن هم می‌خواهد برود، مملکت را تعطیل کنیم و به مکه برویم!!! چرا باید روحیه این جور در ما به وجود بیاید؟! بعد برمی‌گردیم به اینکه روابطمان با همدیگر چیست؟ بله ما یک سری روابطی با همدیگر داریم که این روابط به دلیل ناپختگی، برخوردهایی را در یک سری موارد به وجود می‌آورد. آیا این برخوردها زمینه چه تصمیم‌گیری‌هایی می‌تواند باشد؟ آیا این برخوردها می‌تواند زمینه باشد برای اینکه ما در آن تصمیم کلی خود، اینها را تأثیر بدهیم؟ گیرم بنده به عنوان مسئول لشکر نصر یک برخوردی با یکی از برادرانی که در تیپ امام رضا(ع) بود کردم، اشتباه هم برخورد کردم آیا باید بگوییم که مغرضانه بوده و من غرض داشتم؟ که این را اگر دلیلی نداشته باشی، تهمت است. من هم نسبت به شما به همین ترتیب. مالک اشتر فرمانده ارتش علی بن ابیطالب(ع) است به او اهانت می‌کنند، اشغال پرتاب می‌کنند، این قدر قیافه‌اش ناشناس بود که آن سبزی فروش وقتی اشغال پرت می‌کند، اصلاً فکر نمی‌کند که شاید این فرمانده ارتش علی بن ابیطالب(ع) باشد. مالک روی برمی‌گرداند، بعد که به او می‌گویند این مالک است، او به لرزه می‌افتد و بدو بدو دنبال او راه می‌افتد که گیرش بیاورد و عذرخواهی کند. بعد می‌بیند مالک داخل مسجد شده نماز می‌خواند. ما همه این مسائل را مدام در کنار هم داریم، یعنی اگر ما در داخل خودمان به این مسائل توجه نکردیم، چوبش را می‌خوریم. یعنی در مورد مسائل نفسانی خودمان، مسائلی است که امتزاج با همدیگر دارد. یک بچه مسلمان، یک بچه مؤمن، یک حزب‌اللهی هیچ‌وقت نمی‌تواند قسمت‌های مختلف زندگی خود را از هم جدا کند. حالا نظرم از مجموعه این صحبت‌ها این است که ما امروز آمدم یک لشکری با نام نصر

برای منطقه ۴ درست کردیم و دو تیپ به نام جوادالائم (ع) و امام رضا (ع) درست کردیم، آیا کمتر از این بکنیم؟ یعنی استان خراسان با آن همه جمعیت، با آن همه نیرو، کمتر از این دو تیپ باید داشته باشد؟ یعنی ارتش بیست میلیونی، چند میلیونش به خراسان می‌رسد؟ یک میلیونش می‌رسد یا نمی‌رسد؟ بگوییم یک میلیون، یک میلیون، دو تیپ باید داشته باشد؟! این دو تیپ را باید چه کسی درست کند؟ آیا با ۳ ماه، آیا با ۴ ماه، آیا با ۵ ماه می‌شود تیپ درست کرد؟! ما بسیجی را بیاوریم تیپ درست کند؟ چه کسی را بیاوریم؟ ... ما دست به دامان چه کسی باید بشویم که در منطقه تیپ درست کنیم. برادران ۳ ماه می‌آیند و بعد از ۳ ماه می‌روند، باز دوباره ۳ ماه دیگر برادران جدید می‌آیند که اصلاً مفهومی از جنگ در ذهنشان نیست. ما چه قدر کار کنیم که اصلاً به این برادر تجارب را انتقال بدهیم؟ یک ماه، یک ماه و نیم طول می‌کشد که تازه این برادر سپاهی با خمپاره و توپ آشنا بشود بعد هم دیگر ۱۰، ۱۵ روز مرخصی و بعد هم سه ماهش تمام شده است و می‌خواهد برود. یک ذره فکر کنید، من قبول دارم، ممکن است برخوردهایی در تیپ صورت گرفته است، ممکن است منطقه، سه ماه به شما نگفت و نگفته از سه ماه پیش تر است. ولی امروز که داریم لشکر را وابسته به منطقه می‌کنیم هم و غم خود را روی این مسئله گذاشتیم که این تیپ‌ها را قوت بدهیم و آنها مسئله لشکر را تقویت کنند. این دو تیپ حداکثر می‌توانند ۱۰ کیلومتر را پیوشانند. فردا جلوی افغانستان و جلوی شوروی را با آن همه مرز چگونه می‌خواهید بگیرد؟! مسئولیت شرعی آن از عهده من و شما ساقط است؟ من این را صریحاً می‌گویم اگر فردا شوروی حمله کند به دره‌گز و شما در دره‌گز بخواهید جنگ تن به تن خرمشهر را بکنید روز قیامت مسئول هستید و باید جواب بدهید. مسلمان و مؤمن نباید دو بار از یک سوراخ گزیده شود. ما مسئولیم مسئله خرمشهر فقط یک بار به وجود بیاید، بعد دیگر باید سازماندهی را یاد بگیریم. ارتش اسرائیل ۴۸ ساعته می‌تواند ۲۴۰ هزار نفر بسیج کند، که اینها گردانشان معلوم است، تیپ‌شان معلوم است، لشکرشان معلوم است، همه چیزشان معلوم است. در حالی که اسرائیل سه میلیون جمعیت دارد، که این سه میلیون عمده اش فلسطینی است. یعنی همان نفر صهیونیست یهودی که در کارخانه کار می‌کند، یک کد نظامی دارد. همین حوزه‌هایی که درست کردند

و امروز می‌بینیم که اسرائیل دارد در دنیا ریشه می‌دواند، ریگان و غیره و ذلك. حافظ اسد می‌گفت کارتر آمده بود با ما مذاکره کند، سر یک مسئله‌ای با هم توافق کردیم. کارتر گفت توفعلاً اعلام نکن تا من به امریکا بروم و با کسانی که در این قضایا مؤثرند تماس بگیرم و اینها را راضی کنم و بعد اعلام کنیم. این یک نمونه کوچک است که ما توانستیم از حافظ اسد بفهمیم. ما نمی‌دانیم روابط سری بین آنها چیست؟ ما مدرک نداریم، چهار مدرک از لانه جاسوسی درآمده، می‌بینیم اسرائیل مکالمه جمال عبدالناصر با ملک حسین را در جنگ ۶۷ ضبط کرده است. وای به حالمان که تلفنی که با آقای خامنه‌ای در این مملکت صحبت می‌کند، فردا ببینیم که توسط اسرائیل ضبط شده باشد. هیچ بعید نیست. مملکت را امام زمان (عج) نگه داشته است، مملکت را خدا نگه داشته است. البته الان مملکت ثباتش به اندازه‌ای است که هیچ کشوری دیگر نمی‌تواند به ما ضربه بزند. یعنی اینها یک زمینه‌های کوچکی است که آدم به عنوان اثر می‌بیند، در عین حال الان حتی به مخیله امریکا هم خطور نمی‌کند که تهاجم نظامی مستقیم بکند. می‌داند که تهاجم نظامی مستقیم به صرف او تمام نمی‌شود، اسرائیل هم به همین ترتیب. اصلاً زمینه‌ای که اسرائیل به لبنان می‌آید حمله کند، اینهاست که موانعی که قبل از ایران سر راهش است و بعدها می‌تواند مسئله برایش مسئله درست بکند اینها را برطرف کند که بعد با یک دشمن طرف باشد. ما می‌بینیم که یک اسلام است و یک دنیا دشمن! کجا دشمن آمده و همه چیزهایش را به کار گرفته؟ هنوز دشمن همه چیزهایش را به کار نگرفته است. می‌بینیم که خدا یک کسی را مثل امام، قسمت‌مان کرده، دو جلسه است که ایشان می‌گویند مسئله جنگ واجب است. در حالی که می‌بینیم بی‌توجهی هنوز در سطح مملکت پیش می‌رود. هنوز مردم به سرعت مطالب را از صحبت امام نمی‌گیرند و هنوز سپاه نفس قضیه را نمی‌گیرد. می‌رود درگیر یک سری مسائل شهری می‌شود و درگیر یک سری مسائلی می‌شود که وظیفه او نیست و بعد موقعی که می‌نشینیم با یک پاسدار صحبت می‌کنیم، می‌بینیم می‌خواهد نهضت‌های آزادی‌بخش داشته باشد، روابط عمومی داشته باشد، دفتر سیاسی داشته باشد، انتشارات داشته باشد، با ضد انقلاب مبارزه کند و در جریانات سیاسی تاثیر داشته باشد. می‌خواهد همه‌کاره باشد، ولی چقدر دارد مایه می‌گذارد؟ پس

برادر! يك علت اینکه عملیات عقب افتاده ناتوانی تیپ‌هاست. تیپ چطوری توان پیدا می‌کند؟ شما باید بمانی در داخل این تیپ که تجربه کسب بکنی. فرمانده گردان که تا حالا جنگ نکرده، آخر من این را چطوری فرمانده دیگران بگذارم؟ مسئول دسته آمده هنوز آموزش سپاهی ندیده است! چه خاکی به سرمان کنیم؟ دردمان را به چه کسی بگوییم؟ برویم به امام بگوییم؟! برویم به مجلس بگوییم؟! به چه کسی بگوییم؟! چه کسی باید حل کند؟ قبول، يك سری مسائلی بوده که در منطقه برخورد کرده بوده، در اینجا برخورد بوده، کار خوب به شما ندادند، ما کاری غیر از جنگیدن که اینجا نداریم، نمی‌توانیم هم الکی به شما بگوییم که اینجا مقداری آجر است، صبح بریزید آنجا و عصری اینجا بگذارید! در عین اینکه جنگ است و همه مملکت هم نسبت به این جنگ مؤثر و سهیم هستند و ما کمترین کسانی هستیم که در جنگ تأثیر داریم. این را صریحاً بگویم، باور کنید کمترین کسانی که در مسئله جنگ سهیم هستند، آنهایی هستند که دارند در جنگ می‌جنگند. فشار سیاسی روی مسئولین مملکت است. فشار مالی روی مردم است، همه جا کوپنی است، در حالی که کدام چیز شما کوپنی بود؟ کجا کمبود غذا داشتید؟ کجا کمبود مهمات داشتیم؟! کجا کمبود مواد داشتیم؟! عراق حداقل تا به حال ۲۰ میلیارد دلار از کشورهای عربی قرض گرفته است، ۲۰ میلیارد هم خودش در اول جنگ داشت، این میلیارد، کفگیرش به ته دیگ خورده است. ذخیره‌ی ارزی این مملکت در آغاز جنگ ۱۳ میلیارد دلار بود با ۳، ۴ میلیارد دلاری که در قضیه جاسوسی گرفتند. جمعیت ما دو برابر جمعیت عراق است. مملکت چنین فشاری را دارد تحمل می‌کند. مسئله گاز، شما خودتان دیگر این مسائل خانوادگی را وارد هستید. اصلاً اینجا ما آن چیزها یادمان می‌رود. چه کسی باید به مسئله جنگ برسد؟ چه باید بکنیم؟ شما که رفتید به تیپ امام رضا (ع) تا ۲ ماه دیگر هم وارد عمل نمی‌شوید. گروه بعدی سپاه هم که می‌آید، می‌آید می‌بیند اصلاً تپیی در کار نیست. دست به دامن مسئول تدارکات شدید، قبول کرده و مانده است. مانده و می‌گوید من يك نفر هستم، می‌گوید اگر من تنها باشم نمی‌توانم کاری بکنم، تو باید به من نفر بدهی. من می‌خواهم نفر بدهم؟ حالا چه کسی را باید بدهم؟ می‌دانید وضع خط چه طوری است؟ چه کسی مسئول است؟ اگر منطقه با شما هم يك برخوردی کرده،

کو؟ ما که عهده‌دار مملکت نیستیم. مملکت برای خودش سکندر دارد، امام‌زمان (عج) را دارد، امام خمینی را دارد، مجلس را دارد، دولت را دارد، شورای عالی قضایی را دارد، شورای نگهبان را دارد، ما هم به عنوان يك بازوی اجرایی نظامی در کنار ارتش مطرح هستیم. دیگر در قبال وظیفه‌ای که مجلس امروز برای ما مشخص کرده، باید برنامه‌ریزی‌های دراز مدت بکنیم. برادران! این را باید در ذهنمان از بین ببریم که سپاه يك ارگانی است که ما می‌توانیم به صورت ثابت در يك شهر به وجود بیاوریم و بعد هم آنجا باشیم و يك سری اقداماتی بکنیم، این باید از ذهنمان بیرون برود. سپاه این طوری نخواهد بود. يك سپاهی ضمن اینکه می‌گوییم ما به مسائل خانوادگی هم توجه داریم، یعنی این طوری نیست که ما مسائل خانوادگی را ندیده بگیریم. ما الان در لشکر خودمان هر کسی که زن ندارد، خود من دارم برای بچه‌ها ردیف می‌کنم تا ازدواج کنند، یعنی این طوری نیست خیلی بی‌توجه باشیم و فقط بگوییم مسئله، جنگ است. خود من در زمان جنگ در همین خوزستان ازدواج کردم. حالا این مسئله، خانوادگی است و گفتن آن زمینه ندارد ولی می‌خواهم بگویم ما همه این مسائل را در کنار هم باید ببینیم. امروز اگر من و شما به مسئله جنگ نپردازیم، چه کسی می‌خواهد بیاید بپردازد و چه کسی از شما آگاه‌تر است؟ چه کسی از شما بیش‌تر رویش سرمایه‌گذاری شده است؟ چه کسی در این مسئله از شما مطمئن‌تر است؟ شما از کانال سپاه گذشتید، مسائل مقدماتی در موردتان گذشته و امروز صریحاً من عنوان می‌کنم به عنوان يك فردی که در این جمع مسئولیت دارم که ما به وجود تک تک شما احتیاج داریم و آن امری که امام می‌فرمایند که واجب کفایی است تا زمانی که مسئولان سپاه و ارتش بگویند کفایت می‌کند، من به عنوان يك مسئول در این جلسه می‌گویم که با تک تک شما ما کار داریم و به وجود تک تک شما احتیاج داریم و دست تک تک شما را هم می‌بوسیم. چرا که این، مسئله ما نیست، مسئله جنگ است. مسئله، مسئله آبروی اسلام است، من را روز قیامت وسط می‌کشند و می‌گویند آقا! ۱۰ هزار نفر زیر دست توشه‌دید شدند، بیا جواب بده! من که به تنهایی چه کسی باشم که بخوام جواب بدهم؟! من می‌گویم برادران دیگری هم در تیپ امام رضا (ع) و در تیپ جواد الائمه (ع) و تیپ کذا و سپاه کذا بودند. من که تنها نبودم به من هم گفتند این‌جا بایست و گفتم چشم.

برخورد درستی نبوده که حالا من نمی‌دانم بوده یا نبوده اگر اینجا مسئله داشتید، اگر تیپ برخورد درستی با شما نکرده، اگر لشکر برخورد درستی با شما نکرده، حالا اگر بحث عذرخواهی است، من عذرخواهی می‌کنم. اگر بحث این است که اینها مشکلات جنگ است. این مشکلات جنگ را همه باید بپذیریم. ببینید روحیه بسیجی‌ها چیست؟ بسیجی داریم ۱۰ بار آمده و اصلاً عین خیالش نیست که حالا ما ۳ ماه یا ۵ ماه یا ۷ ماه یا ۱۰ ماه آمدم، هیچی، اصلاً باید به مملکت و مجلس بگوییم که آقا! این که شما فکر کردید سپاه می‌تواند عملیات نظامی انجام بدهد، این تا ۲۰ ماه اول جنگ بود و بعد از آن دیگر چنین چیزی نیست! آنها هم فکر خودشان را بکنند اگر می‌خواهند برون صلح کنند، اگر می‌خواهند برون سازش کنند، اگر می‌خواهند هر کاری بکنند، برون انجام بدهند. ولی اگر مسئولین مملکتی می‌گویند که اسلام اگر دست ما را نبسته بود بغدادی باقی نمی‌ماند، بغداد با چه کسی باقی نمی‌ماند، روی هوا؟!، تیپ جواد الائمه(ع) که این طوری است، تیپ امام رضا(ع) که این طوری است، تیپ بیت المقدس از منطقه هم این طوری است، تیپ کذا هم این طوری است، علی مانده و حوضش! دیگر چه کسی مانده است؟! در حالی که عراق مدام از عملیات ما تجربه کسب کرده است. در شلمچه خودتان دیدید وضع چه طور است؟ چرا نتوانستید در شلمچه عمل کنید؟ یکی این بود که گردان دیر حرکت کرد، یکی هم این بود که عراق جنگ را بهتر از شما بلد بود و ما به عنوان یک بچه مسلمان، بی‌عرضه‌تر از عراقی‌ها بودیم! او آماده‌تر از ما بود. تمام عملیات‌های ما را عراق اطلاع پیدا می‌کند، اعم از کارهای اطلاعاتی که می‌کند، کارهای دیگری که می‌کند. ما به یک بسیجی نتوانستیم یاد بدهیم که اگر اسیر شدی چه بگویی. وظیفه چه کسی است؟ چه کسی باید بگوید؟ رییس جمهور مملکت باید بگوید؟! برادر من، وظیفه من و شماست، من و شما باید امروز مشعل این جامعه باشیم. من و شما باید مشعل این تیپ باشیم، من و شما باید مشعل راه آن چهار برادر بسیجی باشیم. بسیجی می‌آید سه ماه می‌ایستد، من هم می‌آیم سه ماه می‌ایستم، چه فرقی بین بسیجی و سپاهی است؟! کادر تیپ، سر هر سه ماهی عوض می‌شود. آیا می‌شود کار کرد؟ شما راهنمایی کنید. راهنمایی کنید چه طوری بکنیم. من اصلاً نمی‌دانستم تا حالا مأموریت سه ماه بود. آخر جنگ

که سه ماه نیست. وقتی این برادرمان گفت که این برادران می‌خواهند بروند، اصلاً داشتم شاخ درمی‌آوردم، جداً داشتم شاخ درمی‌آوردم. شما به تیپ امام حسین(ع) بروید از این مسئولین و بچه‌های تیپ امام حسین(ع) بپرسید، از تک تک بسیجی‌های آنها بپرسید، چند ماه است در جنگ هستید؟ بسیجی‌هایشان ما را از قدیم می‌شناسند. اصلاً آدم می‌رود می‌بیند به یقین می‌توانم بگویم که فقط ۳۰ درصد این تیپ امام حسین(ع)، عوض می‌شود ۷۰ درصد آنها بچه‌های ثابت هستند. اصلاً عشقی که در جبهه است، معنویتی که در جبهه هست، اسلامی که در جبهه هست مگر ما چی می‌خواهیم، بله خانواده هم داریم که به آن هم باید برسیم ولی در قالب خودش، در قالب مسئله جنگ. بله، مسئله رسیدگی به خانواده در زمان جنگ با غیر جنگ فرق می‌کند، ما راهی به نظرمان نمی‌رسد. در عین حال نمی‌گویم این مسائل بوده یا نبوده. من این حرف را به عنوان یک کلیت خدمت برادرها عرض می‌کنم و فقط به عنوان یک تذکر، نه به عنوان یک مسئله‌ای که وجود داشته است و جداً از برادران خواهش می‌کنم که اصلاً قضیه سه ماه و اینها را فراموش نکنیم. حالا اگر چه قرار است به منطقه بروید. حالا اگر مسئله واحداث است، مسئله خانواده‌تان است و این طور چیزهاست آن را حل کنید. آن یک بحثی است و چند روز بروید و حل کنید ولی این را بدانید که تیپ امام رضا(ع) و تیپ جواد الائمه(ع) لشکر نصر، روز قیامت از تک تک این برادران سؤال خواهد شد یک تشکیلاتی مربوط به منطقه‌ی ۴ بود و ما امید و توقعمان هم این است که ان شاء الله با نظمی که داریم در لشکر به وجود می‌آوریم، با کنترلی که داریم روی تیپ‌ها انجام می‌دهیم و اولین جلسه‌اش هم صبح جمعه پس فردا گذاشتیم و تمام بچه‌هایی که مربوط به منطقه و در لشکر و در تیپ کار می‌کنند، جمعشان کنیم ببینیم مسائل و مشکلاتشان چیست؟ چه چیزهایی مطرح است؟ این زمینه‌ی‌ها را از بین ببریم، امید ما به این است که یک تشکیلات ثابتی را به عنوان مسئله جنگ به وجود بیاوریم و این تشکیلات را باید گسترده کنیم. مجلس وظیفه سپاه را دو مورد مشخص کرده است ۱- مبارزه با ضد انقلاب داخلی ۲- کمک به ارتش در زمان جنگ. غیر از این دو مورد هم نیست، یعنی حفاظت (از مسئولین) هم مسئولیت جانبی او است. یعنی یک تشکیلاتی اداری و ثابت باشد که بچه‌ها اسمش را "پاسدارمری" گذاشته

بودند؟ ما مثل ژاندارمری نداریم که ثابت و یک تشکیلات اداری باشد و این صحبت‌ها را نداریم. سپاه دارد به این جهت می‌رود. یعنی اگر امروز یک فرد سپاهی از این‌جا برگشت او را کردستان می‌فرستند، از کردستان برگشت به پاس (نگهبانی) می‌فرستند، از پاس برگشت می‌فرستند جای دیگر. حالا "این گوی و این میدان". هر کسی مرد این میدان است، یا علی! هر کس آینده دیگری برای زندگی خودش ترسیم کرده او خودش می‌داند و خدای خودش و این صحبت را ما برای تمام برادران می‌کنیم. یعنی ما گفتیم هر برادری، ولو یک نفر می‌خواهد برای پایان مأموریت برود بیاید با ما صحبت کند، ببینیم چرا می‌خواهد برود؟ و الان هم برادران جمع بندی شده، اگر در این رابطه مسئله مهمی و چیزی هست عنوان کنند که ما حداقل به طور کلی در جریان قرار بگیریم، در جزئیات نمی‌خواهیم داخل بشویم. ما می‌خواهیم مسائل را دقیقاً ریشه‌یابی کنیم و نمی‌خواهیم سطحی با قضایا برخورد بشود و مشکلات برادران را ندید بگیریم. این‌طوری هم نیست، می‌خواهیم با قضایا ریشه‌ای برخورد کنیم. توقع هم نداریم که الان برادران داغ بشوند و بگویند همه‌ما می‌مانیم، نه، من انگیزه اینکه شما را تهییج کنم نداشتم، الان هم ندارم، چون آن چیزی که لازم است انگیزه داخلی و درازمدت است؛ آن چیزی است که شما برای خودت برنامه‌ریزی بکنی. با اینکه زمان خیلی محدود است، قصدم گفتن یک سری مطالبی است که شما در جریان‌ات امور اگر تا حالا قرار نگرفتید قرار بگیرید و ما بتوانیم مطالب را ریشه‌یابی کنیم. ریشه‌ای با قضیه برخورد کنیم و قضیه را حل کنیم و بعد هم با منطقه برخورد قطعی داشته باشیم و منطقه را هم در قبال کارهایی که اینجا می‌کنیم، منظم کنیم. یعنی به منطقه هم بگویم موقعی که شما هر کسی را می‌خواهید به اینجا بفرستید دو، سه ماه بماند و بعد هم‌رها کند و برود، ما این را قبول نداریم و حداقل این است که ما نمی‌توانیم این‌طوری بجنگیم. نمی‌شود مسئولیت خون این همه بچه مسلمان را به عهده گرفت، خون بچه‌هایی که جنازه‌شان هنوز در شلمچه مانده است و اینها روی گرده ما سنگینی می‌کند، اما باز این قدر قلبمان سخت شده که ماندهیم. حساب کنید مگر یک نفر چقدر می‌تواند تحمل کند؟ آدم چند شهید را جواب بدهد؟ حداقل در این لشکر ما، تا حالا ۱۰ هزار نفر شهید شدند، روز قیامت از من نمی‌پرسند؟

آخر من چطوری جواب بدهم؟! من کمترین اثر را در این لشکر دارم، چون این کاری که صورت می‌گیرد، شما می‌کنید، اگر شما بگذارید و بروید، من با چه کسی کار کنم؟! این است که قصد ما این است که مسائل را ریشه‌یابی کنیم و پس‌فردا همه پاسداران منطقه و اعضای را که ثابت در تیپ‌ها کار می‌کنند قرار شده جمع کنیم، این مسائل و مسائل گسترده‌تری را برایشان مطرح کنیم. هر ده روز یک بار هم حداقل این جلسه را برقرار کنیم که برادرها در چگونگی روند مسئله جنگ و مسئله کشور قرار بگیرند. یک مقدار هم این مسائل به دلیل این است که اطلاعات، کم به برادران می‌رسد. برادرها بدانند وضع مملکتشان چیه؟ اسلام چه چیزی از آنها می‌خواهد؟ بسیجی‌ها می‌گویند شما به ما بگویید اسلام فقط چه می‌خواهد؟ به خدا به اینها می‌گوییم برای اسلام، ۲۰، ۳۰ کیلومتر بدو برو، ۳۰ کیلومتر بدو می‌رود. یک بسیجی می‌گفت که من این را می‌دانم که اسلام به من می‌گوید "اهدنا الصراط المستقیم" من اینجا را مستقیم می‌گیرم و به کربلا می‌روم. این قدر هم مخلص است، پشت پیراهنش نوشته بود <ورود ترکش، توپ و خمپاره ممنوع!> ببینید با زندگی این‌طوری برخورد می‌کند! بچه خلی نیست که این را بردارد بنویسد که ورود ترکش و خمپاره ممنوع! این‌طوری برخورد می‌کند و می‌گوید خرمشهر دیدی ما آمدیم، کربلا ما می‌آئیم. این فرهنگ آن بسیجی است. این مانده که فقط تو یادش بدهی که چطوری بجنگد، به او بگویی چه کار بکن. تا حالا شده یک بسیجی بیاید از یک فرمانده گردان پرسد این جایی که ما داریم می‌رویم، چرا داریم می‌رویم؟ ما این مشکلات را نداریم. خدا همه چیز در اختیارمان گذاشته است. ما به عنوان یک سپاهی امروز مسئولیم. روز قیامت سر پل صراط جلوی ما را می‌گیرند و می‌گویند "وقفوهم انهم لمسئولون"، این‌ها را نگاه دار، اینها مسئول بودند. اینها همین طوری نبودند، اینها آدم‌های فهمیده‌ای بودند. به اینها مطلب رسیده بود و این مطلب را ما برای همه برادران منطقه ۴ خواهیم گفت. حتی اگر چاره نشود، راه می‌افتیم به شهرهای خراسان می‌رویم و سپاه به سپاه صحبت می‌کنیم و اتمام حجت می‌کنیم. بعد از اتمام حجت با برادران، عمل کردند، کردند، نکردند، فیه المراد، ربطی به ما ندارد. حالا به عنوان مباحث ریشه‌ای که هست، به‌طور کلی یک ربعی که وقت هست برادرها مطرح کنند ان شاء الله سعی ما

بر این است که با کادر درازمدت و برنامه‌ریزی درازمدت که در تیپ و لشکر داریم کارآیی این تیپ‌ها را بالا ببریم و ان‌شاءالله با ثابت بودن بچه‌ها و کسب کردن تجربه توسط شما، نیروها علاقه‌مندانه بگویند ما می‌خواهیم به تیپ امام رضا(ع) برویم، ما می‌خواهیم به تیپ جواد الائمه برویم. چرا؟ چون می‌بینند جو یک جو علاقه‌مند است. جو یک جو سربازان امام زمان(عج) است. جو یک جو محبین آل محمد(ص) است. (حضار: اللهم صل علی محمد و آل محمد) تا جایی هم که زبانه‌مان بکشد و وجودمان بکشد دنبال این قضیه خواهیم بود و امیدواریم ان‌شاءالله برادران بنشینند و راجع به این قضیه فکر کنند و حتی مطالبشان را بنویسند که در سه، چهار سال آینده چه می‌خواهند بکنند. برداشتشان از این سپاه آینده چیست؟ ما در پرسش‌ها و در این طرف و در آن طرف، مرتب عضو گرفتیم، این عضوها را چه کار می‌خواهیم بکنیم؟ مدام می‌خواهیم تشکیلات روابط عمومی زیاد کنیم؟ درست است که کتابخانه درست کردن هم مبارزه با امپریالیست است، ولی این‌جا که ما درگیری مستقیم داریم کوتا آن قضیه؟ این است که توقع ما از برادران این است که مسئله ۳ ماه و ۴ ماه و ۵ ماه را کم کنار بگذارند و مسائلی که در ارتباط با منطقه دارید، با فرماندهی منطقه صحبت کردیم، منطقه هیچ صحبتی ندارد که برادران بیایند و دائمی این‌جا بمانند و ما با منطقه هم شرط کردیم که از این به بعد نمی‌توانیم تجربه جنگ را و خون این برادران را که شهید می‌شوند بگذاریم به دوش یک عده از برادرانی که فقط می‌آیند و یک ذره کار یاد می‌گیرند و می‌روند. این است که به مسائل تیپ هم رسیدگی می‌کنیم. در حدی که در توان‌مان است و حداقل این است که اگر الان می‌بینید که اداره تیپ اشکال دارد، به همین دلیل است، به همین دلیل است که نفری را که بماند، وارد باشد، مدیریت داشته باشد، استعداد داشته باشد، در این تیپ نداشتیم. در تیپ‌های درگیر داریم ولی الان ما از تیپ امام حسین(ع) بیاوریم و فرمانده تیپ شما بگذاریم؟ می‌توانید با او کار کنید؟ این به شما بر نمی‌خورد؟ که بگویند منطقه ۴ این قدر نفر ثابت ندارد که فرمانده تیپ درست کند، این به شما بر نمی‌خورد؟ اگر بر نمی‌خورد ما برویم بیاوریم؟ اگر می‌بینید که یک سری مسائل و ایراد دارد، برای اینکه برادرانی که مدیریت و استعداد داشته باشند و دائم مانده باشند در این تیپ، نداریم و این برادرانی

که شهید می‌شوند که: "و منهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر" من ینتظر آن کیست؟ من ینتظر در این تیپ‌ها نداریم، تکلیف ما چیست؟ می‌گوییم آن انگیزه‌ها و آن برخوردی‌هایی که بوده آنها جای خود دارد، آنها را ما باید عذرخواهی کنیم، یا باید ریشه‌یابی کنیم؟ باید بررسی کنیم و بعد برطرف کنیم. وظیفه خودمان هم می‌دانیم. در قبال این کار هم مسئول هستیم. اما آنها جداسست و این مسؤلیت ما هم جداسست. یعنی اگر شما دارید از سپاه به خانه‌تان می‌روی یک کسی با تو تصادف کرد، دیگر خانه‌تان و تشکیلاتتان و هم کارتان را رها می‌کنی و تا ابد می‌ایستی سر تصادف؟! یا دنبال این هستی که زود سر این تصادف را هم بیاوری و دنبال کارت بروی. این برخوردهایی که ما با هم داریم تصادف‌هایی است که ما در خیابان می‌کنیم. مدام در تصادف توجه‌مان به این است که زود قال قضیه را بکنیم و برویم ولو که شده یک مقدار خسارت را خودمان تحمل می‌کنیم، رها می‌کنیم و می‌رویم. تازه آنجا مسئله دنیوی است و اینجا مسئله اخروی است. اینجا نیز مالک اشترش پا می‌شود و می‌رود آن طوری می‌کند تا چه برسد به برادرانی که خودشان حس می‌کنند وجودشان این‌جا لازم نیست. من فکر می‌کنم در جهت کلی آن چیزهایی که لازم است خدمت برادران بگوئیم، یک مقداری گفتیم، حالا در آن جلسه جمعه هم برادران حتماً باشند و در آن شرکت کنند. آنجا هم یک سری مسائل را مطرح می‌کنیم و برادران بنشینند بین خودشان و خدای خودشان تصمیم بگیرند، به زور هیچ کسی را نمی‌شود ننگ داشت و زمینه کار ما هم نیست که کسی را به زور ننگ‌داریم مگر اینکه در منطقه تعهد بگیریم و تشکیلات قبلی را فراهم کنیم، بعد برادرانی که می‌آیند از این‌جا بگوئیم آقا! دائم باید بیایید. یعنی در مورد برادرانی که اینجا هستند اتمام حجت می‌کنیم حالا اگر مسئله‌ای است برادران در جهت کلی عنوان کنند و بفرمایند.

یکی از حضار: شما گفتید. [نامفهوم]

برادر حسن باقری: باید کسب کنیم و بعد استفاده کنیم.

یکی از حضار: [نامفهوم] از نظر روحیه و نیروی جسمی؟

برادر حسن باقری: حالا نیروی جسمی یک بحث است که از توانمان خارج است، من الان گفتم که با زور نمی‌شود کسی را ننگ داشت، اگر کسی روحیه جنگ فی سبیل الله ندارد، نه.

یکی از حضار: اگر اجازه بدهید من که در سازماندهی بودم

و با یکایک این برادران برخورد داشتم. [قطع صحبت ایشان] برادر حسن باقری: نه هر کسی نظر خودش را بگوید، شما نمی‌خواهد بگویید.

یکی از حضار: نه اجازه بدهید! این مسئله کلی است.

برادر حسن باقری: می‌دانم، نمی‌خواهم از طرف جمع صحبت بشود، هر کسی نظر خودش را بگوید. نمی‌خواهم کسی وکیل دیگران بشود. ببینید مسئله این است که الان جنگ یک چیزی نیست که ما بگوییم سه ماه تجربه کسب می‌کنیم، دو ماه برمی‌گردیم و بعد سه ماه برمی‌گردیم، نه در این دو ماه، روش جنگ عوض می‌شود. هر عملیات ما یک روش جنگ مخصوص به خودش دارد.

یکی از حضار: [نامفهوم]

برادر حسن باقری: من عرض کردم خدمت شما که این صحبت را برای تمام برادران خواهیم کرد و اگر کفاف نکند به خراسان می‌رویم، شهر به شهر این اتمام حجت را می‌کنیم و نگفتیم هم فقط برای شما مطرح می‌کنیم، گفتیم ولو یک نفر الان بخواهد پایان مأموریت بگیرد با او اتمام حجت می‌کنیم و جمعه صبح برای همه پاسداران منطقه جلسه گذاشتیم، حتی اگر لازم بشود یک روزی می‌گوییم آقا همه پاسداران را در منطقه ۴ یک جا جمع کنید، می‌رویم برای آنها صحبت می‌کنیم. این نه مخصوص یک نفر است نه روی صحبت‌مان با شخص مخصوصی است و یک صحبت کلی است مربوط به همه سپاه است، نه اینکه مربوط به سپاه منطقه ۴ باشد، مربوط به کل سپاه است و مربوط به راهی است که سپاه در پیش دارد. حالا اگر کسی روحیه ندارد، ولی بحث ما در این است که چرا روحیه نداریم؟ این را می‌توانیم بحث کنیم.

یکی از حضار: [نامفهوم]

برادر حسن باقری: جنگ یک سیر است. اگر که ما معتقدیم که این نفری که سه ماه به جبهه می‌آید در طول این سه ماه روحیه‌اش را از دست می‌دهد. [قطع صحبت ایشان]

یکی از حضار: نه، روحیه فرق می‌کند، کسل می‌شود.

برادر حسن باقری: همین کسل بودن، ضعف ماست، انگیزه این کسل بودن به این است که ما آن استحکامی که در تیپ‌ها باید به وجود بیاوریم و آن علاقه‌ای را که بین همدیگر باید به وجود بیاوریم، را به وجود نیاوریم، لذا است که بچه‌ها اینجا کسل می‌شوند، و الا در مفهوم واقعی اگر قرار است در جنگ

فی سبیل الله کسل بشویم وای به حالمان!

یکی از حضار: [نامفهوم]

برادر حسن باقری: احسنت! ما هم همین را می‌گوییم. اتفاقاً زمینه صحبت‌مان همین است. ما هم می‌گوییم چرا تیپ نمی‌تواند این کار را بکند، برای اینکه نفر وارد کم دارد، ما تا حالا سه مسئول طرح و برنامه در تیپ امام‌رضا (ع) عوض کردیم. یکی از آنها رفت، یکی از آنها آمده، نمی‌دانم چه مریضی گرفته، چشم‌هایش نابینا شد. بعد هم گفتند که یک مقدار اختلال حواس پیدا کرده و رفته است. آخر طرح و برنامه یک تیپ چیزی است که ما به سادگی از آن بگذریم؟! و باید این برنامه را تنظیم کند، می‌بینیم نا ثابت است. ما هم همین را می‌گوییم، ما هم می‌گوییم برادران به همین دلیلی که شما می‌گویید و می‌گوییم به دلیل نقصی که در تیپ وجود دارد و ضربه به بسیج می‌زند و این بسیج می‌رود اثر نامطلوبی در منطقه ایجاد می‌کند، یعنی آمده ۵۰ روز در مقر کاترپیلار مانده آنجا به او رسیدگی نشده، ما خبر داریم گروه نماز صبح بچه‌ها نصف شده است! چه کسی مسئولش است؟ من؟!]

یکی از حضار: اصلاً روحیه‌اش را از دست داده است.

برادر حسن باقری: احسنت! روحیه‌اش را از دست داده است. بعد هم به شهر خودش برمی‌گردد و می‌گویند جبهه چه خبر بود؟ می‌گوید بابا یک مشت بخور و بخواب است. ساختمان بود، جنگ نبود. خب چرا؟ برای اینکه گردان یک کادر ثابت مشخصی ندارد. بیایید شما به تیپ‌های دیگر بروید، ببینید اصلاً فرمانده گردان عوض می‌شود؟! فرمانده گردان تا حالا در ۵ عملیات شرکت کرده و می‌داند چطور به نیرو روحیه بدهد، ما هم همین را می‌گوییم. ما می‌گوییم برادران ما در تیپ باید ثابت باشند برای اینکه بدانند چطور به خودشان روحیه بدهند و چطور به نیرویشان روحیه بدهند، آن وقت ما هم می‌توانیم کنترل کنیم. ما هم می‌توانیم ۱۰ روز به ۱۰ روز کنترل کنیم، بگوییم آقا! فلان گردان را در خط بردی یا نبردی؟ الان به تیپ می‌گوییم چه کاری کردی؟ گردان را به خط بردی؟ می‌گوید گردان سه نفر پاسدار دارد. من به یک گردانی که سه نفر پاسدار دارد چه بگویم؟ یک ذره بیش‌تر هم فشار بیاورم، آن سه نفر هم می‌گویند روحیه نداریم. غیر از این است که فکر می‌کنیم؟ اتفاقاً خود شما هم زمینه‌های مطلب را خوب گرفتید، یعنی خود شما هم انگیزه‌های ایراد را خوب گرفتید،

اما ما دردمان سر چاره اش است، چاره آن به غیر از خود شما انجام نمی شود. حتی من بالاتر از این می خواهم بگویم، من می خواهم بگویم ما باید پاسدارانمان را بیاوریم در جبهه بسازیم و برویم سپاه های مملکت مان را درست کنیم. این قدر می خواهم مطلب را قوی بگیرید و این نمی شود مگر اینکه اینجا ثابت بمانیم، یعنی چه؟ حالا اگر یک تشکیلاتی است که پاسدار با روحیه می آید و بی روحیه می رود، این ضعف اینجاست، یعنی ضعف ماست. ولی این را بدون نفر می شود کرد؟ و ما هم هیچ به برادران نه قول می دهیم که این مسئله دو روزه برطرف بشود، نه هم می گوئیم که اصلاً برطرف نمی شود، نه، هم و غم تلاشمان را به یاری خدا با توجهات امام زمان (عج) می گذاریم روی این قضیه که این نکات را در تیپ برطرف کنیم، جوئی را در لشکر و در تیپ به وجود بیاوریم که اصلاً در منطقه بیچد که هر کس می خواهد ساخته بشود به جبهه بیاید. ولی اگر امروز ما به جبهه آمدیم و بی روحیه برگشتیم، چه قدر ضربه به مسئله جنگ که اصلی ترین مسئله انقلاب است وارد کردیم، این مسئله اش در مورد نفر است. اگر پاسدار رسمی سپاه نیاید و دایم نایستد ما به چه کسی بگوئیم دایم بایستد؟ ما الان طرحی داریم می دهیم که بسیجی ها را یک سال در جبهه نگه داریم. می بینیم نمی شود، بسیجی که می آید ۵ روز عملیات را انجام می دهد می رود. خب یاد نمی گیرد آرپی جی زنش دو گلوله آرپی جی زده که ۸ هزار تومان شده است، ۱۰۰ فشنگ شلیک کرده است، الان ما حساب می کردیم می بینیم که هر پاسداری که این جا آمده و برایش کار شده، به خدا هر کدام از شما کمتر از ۵۰۰ هزار تومان برایتان خرج شده است؟ حالا کاری به این پول و قیمت و این حرف ها نداریم، ولی اینها برای ما مسئله است.

یکی از حضار: مسئله رسیدگی به خانواده است که باید به آن برسند.

برادر حسن باقری: بله، ما به آن هم توجه داریم. یا باید بگوئید مسئله اصلی تان را جنگ نگذاشتید که یک بحث دیگری است و هر کس می داند و خدای خودش. ما یک وقت خدای نکرده قصد گوشه زدن هم به احدی از برادران نداریم. یک وقت این است که یک برادری اعتقادش این است که به مسئله خانوادگی باید صد درصد برسد، اگر اعتقادش این است، باید برود. یک قسمتی از سپاه بروید، البته به احتمال قوی باید مسیرش را

عوض کند، حالا این را سر بسته بگویم، مسیر آینده سپاه این نیست که کسی یک جا ثابت بماند و اگر آن خواهری که زن یک سپاهی می شود به امید اینکه ۳۰ سال با این سپاهی زندگی کند او هم به اشتباه رفته است. اگر که ما [اسم] خودمان را سرباز امام زمان (عج) گذاشتیم، اگر ما معتقدیم به عنوان بازوی انقلاب اسلامی هستیم، البته می گویم قصدمان هم تیره کردن آینده زندگی برادران نیست ولی شما هر کدامتان که رفتید ازدواج کنید مگر روز اول شرط شهادت با همسرتان نکردید؟ اگر نکردید که اصلاً زندگی یک پاسدار، لحظه به لحظه اش مرگ و ترور است و شهادت است. اگر این انگیزه ها نیست که باید برویم یک خورده فکر کنیم و بعد آن وقت بنشینیم تصمیم بگیریم ببینیم آینده ما چیست؟ من این را جداً به برادران سفارش می کنم که بنویسند روی یک تکه کاغذ من کیستم؟ با یک علامت سؤال بزرگ و یک ساعت، یک ساعت و نیم بنشینند بنویسند که بابا من چه کسی هستم؟ چه کاره بودم؟ انگیزه ای که من به سپاه آمدم چه بود؟ آینده ای که من برای خودم ترسیم می کنم چیست؟ تصمیم گیری هایی که می کنم بر چه استراتژی استوار است؟ ما استراتژی کلی مان که در لشکر می خواهیم پیاده کنیم، خدمت برادران گفتیم، هیچ چیزی را هم پوشیده نمی کنیم، برادران هم بنشینند برای خودشان فکر کنند بگویند ما در آینده چه می خواهیم بکنیم؟ بر اساس این که چه می خواهیم بکنیم و چه استعدادی داریم مسیر خودشان را ان شاء الله صحیح انتخاب کنند. این است که مسئله خانوادگی را توجه داریم، اما اگر فکر می کنید که رسیدن به خانواده شما مانند رسیدگی به خانواده یک کارمند وزارت راه است، نه، قطعاً این طوری نخواهد بود. شما اگر بتوانید به زندگی خانوادگی تان برسید حداکثری که می توانید برسید ۲۵ درصد زندگیتان است. مگر شما در مشهد هستید چقدرش را در خانواده هستید؟ حالا در خانواده هم که هستید چه قدرش را هم خوب هستید چقدرش را با خانواده هستید؟ بعد هم هر چقدر به این قضایای دنیوی اهمیت دهید، اهمیت آن بالا می رود و هر چه کم اهمیت دهید پایین می آید. این قدر این خواهران و این زن های جامعه ما تحول پیدا کرده اند که حدی ندارد حالا شاید یک وقت خدا یک زنی را گیر آدم ببندازد بخواهد آدم را امتحان کند این یک بحث دیگری است. ولی اگر زندگی مان را روی مسیر انتخاب کردیم، به خدا این قدر این

می‌خواهی بمانی ما این طوری می‌توانیم بجنگیم و این طوری خدا به ما قسمت کرده است. غیر از این هر برادری خودش می‌داند.

یکی از حضار: مسئله این است که اگر الان برادران در سپاه ساخته نشوند و همین طور باشند، فردا برادری می‌خواهد شش ماه یا یک سال و یا آن تعهدی که داده تا آخرین قطره خونش بجنگد.

برادر حسن باقری: احسنت!

یکی از حضار: ولی آمد بعد از ۶ ماه یا ۴ ماه یا ۵ ماه، یک چیزی بشود و جو منطقه یا جو سیاسی مملکت ایجاد کند که برود در منطقه استراحت کند و بعد برگردد، این نباید این طوری را کد بخوابد...

برادر حسن باقری: این را خلاصه‌تر، زمینه‌های کلی را بگویید که موقع نماز نزدیک است.

یکی از حضار: چشم، باشد، این خیلی مسئله است.

برادر حسن باقری: می‌دانم من معذرت می‌خواهم فقط به دلیل نزدیک شدن به نماز می‌گویم.

زن‌های ما تحول پیدا کرده‌اند که ما در قبال این زن‌ها احساس کوچکی می‌کنیم. مادری که ۱۹ سال این بچه را بزرگ کرده، آمده بچه خودش را کفن کرده بعد رویش را به خدا کرده گفته: خدایا! من این بچه‌ای را که ۱۹ سال پیش قنقاش می‌کردم تو شاهد باش امروز دارم کفن می‌کنم. مگر آن مادر بچه را دوست ندارد؟! او خانواده ندارد؟ یا باید ذلت خانواده‌هایی را که در خرمشهر به ناموسشان تجاوز شد و زن‌ها و پیرزن‌ها و پیرمردهایی را که در خرمشهر اسیر و شهید شدند، بپذیریم یا باید بپذیریم که خانواده ما در رنج و عذاب باشند. پس "فضل‌الله المجاهدین علی القاعدین" مال کیست؟ پس وظیفه پاسدار اسلام چیست؟ یک مقداری باید قوی‌تر روی قضیه فکر کنیم، ضمن اینکه به مسئله خانوادگی اهمیت می‌دهیم و این طور نیست که اهمیت ندهیم، یعنی هیچ جا نیست که یک وقت ببینیم که یک برادری گرفتاری خانوادگی دارد و رسیدگی نکنیم اما نه، اگر برادری است که توقعش این است که دو ماه در جبهه باشد و دو ماه در خانه باشد، نه. حداقل در قسمت جنگی نمی‌تواند وارد بشود، در یک قسمت دیگر سپاه باید باشد. آن را خود سپاه باید تعیین کند. اما آن برادری که می‌خواهد وارد قضیه جنگ بشود و می‌خواهد اسمش جزء "مجاهدین" در راه خدا نوشته بشود بله او باید از خانواده بزند، باید از تفریح بزند، باید از روحیه‌اش بزند، تازه شما طبیعتاً جبهه را ببینید روحیه کجاست؟ ببینید عشق کجاست؟ ببینید اصلاً می‌شود جبهه را ترک کرد؟ به خدا قسم ۲۴ ساعت آدم می‌رود تهران، دلش می‌گیرد. در تهران می‌گویند آی مواظب باش ترورت نکنند. آی لباس شخصی بپوش. آی مواظب همسایه باش. آی مواظب این باش. بعد هم می‌روید می‌بینی در رادیو و تلویزیون توده‌ای‌ها هستند، آی وزارت راه آن طوری است، یک طوری برای آدم می‌گوید، آدم می‌گوید که همین الان انقلاب دارد سقوط می‌کند. ما هر وقت تهران می‌رویم ۲۴ ساعت، ۴۸ ساعت، ول کرده فرار می‌کنیم و می‌آییم. عشق اینجاست، زندگی اینجاست، روحیه اینجاست، امام زمان (عج) اینجاست، اسلام اینجاست، خدا اینجاست، ما کجا می‌خواهیم برویم غیر از این جا؟ در عین حال برادران باید فکر نکنند. ما هیچ کس را نه به زور نگه می‌داریم نه مایل به این قضیه هستیم، ولی این اختیار را داریم که با آن برادری که می‌خواهیم کار کنیم با او تعهد کنیم و بگوییم برادر! اگر